



وضع موجود در آلمان
بحران در پروس

دو نوشته از:

انگلس

در باره

بورژوازی و خرده بورژوازی



فهرست کتابهای موجود در کمیته کتاب
سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا عضو ادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران*

تعداد	قیمت هر عدد	نویسنده	فهرست
	۴/۲۵	بشون جزنی	- طرح جامعه شناسی و جهانی استراتژی جنبش ایران
	۰/۲۵	و. لنین	- جنگ و انقلاب
	۲/۰۰	کارل مارکس	- هیدر هم پروم لولی بناپارت
	۰/۲۵	هوشی مینه	- اخلاقی انقلابی
	۰/۲۵	حمید مومنی	- مفسرهای بر تاریخ
	۱/۲۵	کارل مارکس	- مبارزات طبقاتی در فرانسه
	۲/۲۵	محمد سوداگر	- نظریه های مربوط به اسپرالیسم
	۰/۲۵	و. ا. لنین	- بحران انقلابی و دو خط مشی در انقلاب
	۰/۲۵	و. ا. لنین	- درباره یونیوس
	۰/۵۰	سری مقالات نشریه "کار"	- خیانتهای حزب توده
	۱/۲۵	ژنژ یولینتر	- اصول متمدنی فلسفه
	۰/۲۵	حمید سلطانپور	- نوعی از هنر، نوعی از اندیشه
	۲/۰۰	س. ج. ف. یخ. ا.	- نبرد خلق ۱
	۲/۰۰	س. ج. ف. یخ. ا.	- نبرد خلق ۲
	۰/۲۵	س. ج. ف. یخ. ا.	- حبه واحد ضد دیکتاتوری
	۰/۲۵	و. ا. لنین	- سوسیالیسم و دین
	۱/۲۵	حمید سلطانپور	- آوازه های بند
	۲/۰۰	نیکی نیسن	- اقتصاد سیاسی (۲)

در ریافت کتابهای فوق الذکر نام کتابهای درخواستی خود را به همراه چک و یا Moneyorder به کمیته کتاب سازمان آمریکا ارسال دارید.

I.S.A. U.S.

آدرس کمیته کتاب :

P.O. BOX 6348

Arlington, Va. 22206-0348

وضع موجود در آلمان

نشریات سوسیالیستی آلمان ماه به ماه بدتر میشوند و دائماً بیشتر محدود میگرددند. به اظهار نظر وسیع سوسیالیست های حقیقی که تمام دانائی آنها از معجون فلسفه آلمانی و حماقت موامانه آلمانی و چند اصطلاح پوسیده کمونیستی مایه میگردد. و این نشان دهنده روش مسالمت آمیزیت که حتی بآنها امکان میدهد که تحت سانسور عمیق ترین مکتوبات قبلی خود را بیان نمایند بطوریکه حتی پلیس آلمان اشکالی در کار نمی بیند و همین دلیل کافی ای برای آنست که اینها [سوسیالیست های حقیقی] جزء عناصر مترقی و انقلابی ادبیات آلمان نیستند بلکه به ادبیات ارتجاعی و متعجب آلمان تعلق دارند.

نه فقط کسانیکه بطور کلی خود را سوسیالیست می نامند بلکه همچنین اکثر نویسندگان آلمانی ایکه نام حزبی کمونیست را پذیرفته اند جزء این سوسیالیست های واقعی میباشند و اینها در صورت امکان حتی بد هم هستند.

تحت چنین شرایطی بدیهی است که این نویسندگان با اصطلاح کمونیست به هیچ وجه نمایندند حزب کمونیست آلمان نمیباشند. نه حزب اینها را بعنوان نمایندگان ادبی خود قبول دارد و نه اینها نمایندگی منافع حزب را بعهده دارند. برعکس اینها منافع کاملاً دیگری را در نظر دارند و از اصول کاملاً دیگری... که حزب کمونیست از هر لحاظ با آن مخالف است... دفاع میکنند.

سوسیالیست های واقعی... که اکثر این نویسندگان آلمانی با اصطلاح کمونیست جزء آنها هستند... از کمونیست های فرانسه با د

گرفته اند که گذار سلطنت مطلقه به حکومت مردم بین نماینده مردم، به هیچ وجه بدبختی توده های بزرگ خلق را از بین نمیبرد بلکه یک طبقه جدید — یعنی بورژوازی را — به قدرت میرساند. اینها همچنین از آنان آموخته اند که اتفاقاً این بورژوازی بکمک سرمایه های خود بیشتر به توده های خلق فشار وارد میسازد و باین جهت بطور کلی دشمن کمونیست مساویسمبارت دیگر سوسیالیست ها — که نماینده توده های خلق هستند — میباشد.

اینها زحمت آنرا بخود نداده اند که مرحله تکامل اجتماعی و سیاسی آلمان را با فرانسه مقایسه کنند و با آنکه شرایطی را که عملاً در آلمان وجود دارند، مطالعه کنند، شرایطی که تمام جریانات دیگر بآن وابستگی دارد. اینان شناخت هایی را که بطور سطحی اکتساب کرده اند، بسادگی و بدون تحقق به آلمان منتقل نموده اند. هرآینه اینها افراد حزبی ای بودند که بخاطر یک نتیجه عطفی و قابل دسترسبی فعالیت میکردند و نماینده منافع مشترک و مشخص گل یک طبقه بودند، در این صورت لااقل توجه میکردند که دشمن بورژوازی در فرانسه — از نسو پسندگان "رفورم" گرفته تا اولترا کمونیستهای از قبیل نماینده مورد قبول توده های بزرگ پرولتاریای فرانسه یعنی کاپسه پیر (۲) — در پولمیسک خود علیه بورژوازی چگونه رفتار می کند. آنها مبیایستی متوجه میشدند که این نمایندگان حزب، دائماً به سیاست روز نمی پرداختند بلکه حتی با اقدامات سیاسی ای از قبیل لوایح انتخاباتی — که اکثراً برای پرولتاریا منافع خاصی در بر ندارد — بنحوی رفتار میکنند که کاملاً دور از تنفس معمول است. ولی "سوسیالیست های حقیقی" ما، مردان حزبی نیستند بلکه تشویرسین های آلمانی هستند. از نظر آنها موضوع بر سر منافع و نتایج عملی نیست بلکه بر سر حقیقت ابدی است. و منافی که میکوشند نماینده آن باشند، منافع "انسانها" است و نتایجی که آنها در جستجوی آن هستند محدود به "دستاوردهای" فلسفی میشود. باین ترتیب احتیاج بآن دارند که شناخت های جدید خود را صرفاً با وجیسدان فلسفی مخصوص خودشان هماهنگ سازند تا بعداً در مقابل تمام آلمان جارو جنجال راه بیاندازند که ترقی سیاسی مثل هر نوع سیاستی مزخرف است و مخصوصاً آزادی قانونی، خطرناکترین طبقه دشمن خلق — یعنی بورژوازی را — به قدرت میرساند و اصولاً هر قدر هم که بورژوازی را مورد حمله قرار دهیم، باز کافی نیست.

در فرانسه بورژوازی از هفده سال پیش کاملاً حکومت میکند به طوری که نظیر آن در هیچ یک از کشورهای جهان وجود ندارد. بنابراین

این حملات پرولتاریای فرانسه، روسای حزبی آن نمایندگان ادبی بسنه بورژوازی، حملاتی به طبقه حاکمه و سیستم سیاسی موجود بودند حملاتی قاطعانه انقلابی.

محاکات بهشمار روزنامه نگاران، تعقیب راهپین، ممنوع ساختن گرد هم آیی ها و جشن ها و صدها تحقیقات پلیسی که در اثر آنها رفورمیست ها (۳) و کمونیست ها تحت تعقیب قرار گرفتند، نشیمن میدهند که بورژوازی حاکم تا چه حد باین موضوع واقف است. در آلمان همه اینها طور دیگری است. در آلمان بورژوازی نه تنها قدرت را در دست ندارد بلکه خطرناکترین دشمن رژیم حاضر است و این دقیقاً کمال مطلوب خط انحرافی "سوسیالیست های حقیقی" بود. مبارزه علیه بورژوازی که کمونیستهای فرانسه را اکثراً فقط بزنند و با تبعید کشانند، در آلمان آزادی عمل را نصیب سوسیالیست های حقیقی ما کرد. چیرارت انقلابی پولمیک پرولتر فرانسوی در سینه سرد تئوریسین های آلمانی به روش ولسم سانسور پذیرانه ای تنزل کرد و در این حالت سترونی، برای دولتهای آلمانی یک متحد مطلوب علیه بورژوازی در حال تلاش محسوب میشد. "سوسیالیزم حقیقی" موفق شد، حملات انقلابی ای را که تا کنون اظهار شده اند، بهمنوان دیوار محافظی برای مرداب وضع موجود آلمان بکار ببرد. "سوسیالیزم حقیقی" تا مفر استخوانش ارتجاعی است.

بورژوازی، این گرایش ارتجاعی "سوسیالیزم حقیقی" را از قبیل درک کرده است. و البته این جریان را بدون چون و چرا بهمنسوان نماینده کمونیسم ادبی آلمان نیز قطعاً کرده است و آشکارا و بطور خصوصی کمونیست ها را ملات کرده است که با پولمیک خود علیه قانون اساسی ای که متضمن مجلس نمایندگان ملت، دادگاههای منصفه و آزادی مطبوعات است و با جار و جنجال خود علیه بورژوازی فقط به خدمت حکومتها، بوروکراسی و اشراف درآمدند.

وقت آن فرا رسیده است که کمونیست های آلمان بالاخره مسئولیتی را که بخاطر اعمال و هوسهای ارتجاعی "سوسیالیست های حقیقی" بآنها نسبت داده میشود، روکنند.

وقت آن فرا رسیده است که کمونیست های آلمان که نمایندگی پرولتاریای آلمان را با نیازهای بسیار واضح و بسیار قابل دسترسی آن، بعهده دارند - با قاطعیت هرچه تعاضرات این دارو دسته ادبی فاصله بگیرند، [میگوئیم] دارو دسته ادبی، زیرا چیزی بیش از این نیست،

دارودسته ای که حتی نمیداند نمایندگی چه کسی را بعهده دارد و به این جهت نیز علیرغم میل خود به اغوش دولتهای آلمانی میافتد، دارو - دسته ای که معتقد است کسه "انسانها را میفهمد" و کسی چیزی جز شخصین آه و ناله های توده های آلمانی را درک نمیکند. در حقیقت ما کمونیست ها با این هذیانهای تئوریک و بی مسئولیتی های وجدانسی این انجمن خرده بین، وجه مشترکی نداریم. حملات ما به بورژوازی سه همان اندازه با حملات "سوسیالیست های حقیقی" تفاوت دارد کسه حملات اشراف ارتجاعی مثلاً با لژتیمیست های فرانسوی (۴) و یا جوانان انگلستان (۵) تفاوت دارد.

حملات ما بهیچ وجه نمیتواند موجب بهره برداری وضع موجود آلمان گردد زیرا خیلی بیشتر علیه خود وضع موجود است تا علیه بورژوازی. اگر بورژوازی با اصطلاح دشمن طبیعی است و سقوط آن حزب ما را بسسه حکومت میرساند، در اینصورت وضع موجود آلمان، خیلی بیشتر دشمن ماست زیرا میان ما و بورژوازی قرار دارد و مانع آنست که ما بورژوازی را مستقیماً هدف قرار دهیم. باین جهت نیز ما بهیچ وجه خود را از توده عظیم مخالفین وضع موجود آلمان کنار نمی گذاریم و حتی فراکسیون پیشتاز آنرا تشکیل میدهم، فراکسیونی که در عین حال از طریق روش اساسی خلل ناپذیرش علیه بورژوازی، موضع بسیار مشخصی را اتخاذ میکند.

با تشکیل مجلس متحده ایالتی پروس مبارزه علیه وضع موجود وارد مرحله جدیدی میشود و ادامه زوال وضع موجود بستگی به تشکیل این مجلس ایالتی دارد. احزاب آلمان که هنوز بسیار ناروشن و التقاطی بوده و در اثر خرده بینی ایده اولوژیک پراکنده میباشند باین ترتیب در موقعیت اضطراری ای قرار گرفته اند، باین معنی که باید در مورد منافعی که نماینده آن هستند و در باره تاکتیکی که بایستی تعقیب کنند، تکلیف خود را روشن سازند، خود را از دیگران متمایز کنند و جنبه عملی بخسود بگیرند. جوانترین این احزاب - یعنی حزب کمونیست - نیز نمیتواند از این الزام برکنار باشد و بهمین ترتیب مجبور است از موضع خود، برنامه عمل خود و از وسایل خود بخوبی آگاه باشد و اولین قدم در این رابطه آنست که عذر سوسیالیست های ارتجاعی را که میخواهند بدون حزب رخنه کنند - بخواهد. و تا زمانیکه باندازه کافی قدرت دارد کسه پشتیبانی هم مسلکان مزاحم را رد کند، میتواند خیلی ساده تر این گسام را بردارد.

وضع موجود و بورژوازی

وضع موجود در آلمان بشرح زیر است :

در حالیکه بورژوازی در فرانسه و انگلستان باندازه کافیه قوی شده است که اشراف را سرنگون ساخته و بعنوان طبقه حاکمه در دستگاه حکومتی ارتقا یابد ، بورژوازی آلمان تا کنون از چنین قدرتی برخوردار نبوده است . و گرچه تا حدودی روی حکومتها نفوذ دارد لیکن این نفوذ در تمام مواردیکه اصطکاک منافع پیش بیاید مجبور است در برابر اشراف مالک کوتاه بیاید . در حالیکه در فرانسه و انگلستان ، شهرها بر روستاها مستولی هستند ، در آلمان روستاها بر شهرها تسلط مطلقه دارند و زراعت بر تجارت و صنعت . و این نه تنها در مورد سلطنتست های مطلقه آلمانی بلکه در رژیم های مشروطه آلمانی و نه فقط در اتریش و پروس بلکه همچنین در ساکسن ، و رتمبرگ و بادن نیز صادق است .

علت این امر مرحله تعدن آلمانست که در مقایسه با تعدن کشور های غربی عقب مانده تر است . در آن کشورها تجارت و صنعت و در کشور ما [آلمان] زراعت وسیله عمده امرار معاش بوده مردم است . انگلستان نه تنها محصولات کشاورزی صادر نمیکند بلکه بطور مداوم به واردات از خارج نیاز دارد . و فرانسه لااقل بهمان اندازه محصولات کشاورزی وارد میکند که صادر مینماید و هر دو کشور ثروتشان بیش از هر چیز متکی به صید و فراورده های صنعتی است . برعکس ، صدور محصولات صنعتی آلمان کم است ولی مقدار زیادی غلات ، پشم ، احشام و غیره صادر میکند . اهمیت فوق العاده زراعت در سال ۱۸۱۵ خیلی بیشتر بود تا زمان حاضر یعنی از زمانیکه قانون اساسی آلمان مشخص گردیده است . و این اهمیت در آن ایام باین جهت بازهم بیشتر شد که تقریباً کلیه بخش صرفاً زارع آلمان اتفاقاً با شور و حرارت هر چه تماشا در سقوط امپراتوری فرانسه شرکت داشت .

نماینده سیاسی کشاورزی در آلمان — همانند اکثر کشورهای اروپائی — اشراف یعنی طبقه مالکین بزرگ است . قانون اساسی سیاسی ایکه صرفاً با سلطه اشراف در انطباق میباشد ، سیستم فئودالی است . و سیستم فئودالی در همه جا بهمان اندازه بزوال میگردید که زراعت دیگر رشته تولیدی تعیین کننده نباشد و در کنار طبقه زارع یک طبقه صنعت گسر وجود داشته باشد و در کنار دهات ، شهرهای بوجود آمده باشند .

این طبقه جدید که در کنار اشراف و دهقانان کما بیش وابسته بآنها ، تشکیل یافته است ، بورژوازی ای نیست که امروزه در کشورهای متمسکین حکومت میکند و در آلمان برای رسیدن به حکومت تلاش مینماید . این طبقه خرده بورژوازی است .

قانون اساسی کنونی آلمان چیزی جز مصالحه میان اشراف و — خرده بورژواها نیست . مصالحه ای که اداره امور را بدست طبقه دیگری بنام بوروکراتها می سپارد . در این طبقه دو گروه مخالف فوق الذکر بر حسب موقعیت خود شرکت دارند : اشراف — که نماینده رشته تولید مهبطی میباشد — مقامات بالاتر را برای خود حفظ میکنند و خرده بورژوازی به مقامات پائین تر بسنده میکند و فقط بطور استثنائی کاندیداهائی را به مقامات عالی مدیریت میرساند . در جاهائی مثل حکومتهای مشروطه آلمانی — که بوروکراسی تحت کنترل مستقیم قرار دارد ، اشراف و خرده بورژواها بهمین نحو در آن شرکت دارند و بدیهی است که در اینجا نیز اشراف سهم بیشتری برای خود قائل هستند . خرده بورژواها هرگز نمیتوانند اشراف را سرنگون نمایند و حتی نمیتوانند خود را با آنها برابر سازند و فقط میتوانند آنها را تضعیف نمایند . برای سرنگونی اشراف طبقه دیگری لازمست ، طبقه ای با منافع وسیع تر ، مالکیت بیشتر و جرأت قاطعانه تر یعنی بورژوازی .

بورژوازی در تمام کشورها با توسعه تجارت جهانی و صنعت بزرگ و با رقابت آزاد و تمرکز مالکیتی که با آن توأم میباشد ، از میان صفوح خرده بورژوازی بوجود میآید . داد و ستد داخلی و ساحلی ، همیشه وری ، مانوفاکتوری ای که متکی به کار دستی است و رشته های صنعتی ای که در زمینه محدودی فعالیت میکنند و سرمایه های کمتری لازم دارند ، سرمایه هائی که با هستگی تغییر میکنند و فقط رقابت محلی و خفته ای بوجود میآورند ، اینها نمایندگان با خرده بورژوازیست . در حالیکه تجارت جهانی ، مبادله مستقیم محصولات تمام مناطق ، داد و ستد با پول و صنعت کارخانه ای بزرگ متکی به کار ماشینی ، رشته های صنعتی ای که قلمرو حتی الامکان وسیع و سرمایه های حتی الامکان بزرگی دارند و بسرعت تغییر میکنند و یک رقابت جهانی و شدید را بوجود میآورند ، نمایندگان با بورژوازی است . خرده بورژوازی نماینده منافع محلی و بورژوازی نماینده منافع جهانی است . خرده بورژوازی وقتی بتواند بوسیله نفوذ غیر مستقیم خود بر روی قوه مقننه مملکت ، در قوه مجریه ایالتی شرکت داشته و آقای قسوه مجریه محلی خود باشد ، موقعیت خود را باندازه کافی تضمین شده تلقی میکند . ولی بورژوازی بدون کنترل مستقیم و دائمی بر قوه مجریه مرکزی ،

سیاست خارجی و قوه مقننه کشور خود، نمیتواند تضمینی برای منافع خود داشته باشد. محصول کلاسیک خرد و بورژوازی شهری، خود مختاری محلی آلمانی بود و محصول کلاسیک بورژوازی، حکومت پارلمانی فرانسه است. خرد و بورژوازی تا زمانیکه فقط برخی امتیازات را از طبقه حاکمه کسب میکند، محافظه کار است و بورژوازی تا زمانیکه خود به حکومت برسد، انقلابی است.

حال بهینیم بورژوازی آلمان نسبت به طبقات دیگر ایگانه ای که حکومت سیاسی را بین خود تقسیم کرده اند چه موضعی دارد؟

در انگلستان از قرن ۱۷ و در فرانسه از قرن ۱۸ یک بورژوازی شروتمند و قوی بوجود آمده است در حالیکه در آلمان، تازه از اوایل قرن ۱۹ میتواند صحبت از بورژوازی در میان باشد. درست است که تا آنزمان برخی شروتمندان صاحب مؤسسات کشتیرانی در شهرهای ساحلی و برخی بانکداران متمول در شهرهای داخلی وجود داشتند لکن طبقه سرمایه داران بزرگ وجود نداشت و مخصوصا از سرمایه داران بزرگ صنعتی اثری نبود.

ناپلئون بورژوازی آلمان را بوجود آورد. سیستم قاره ای او (۶) و آزادی بحرفه که در اشرافش او در آلمان ضرورت پیدا کرده بود، صنعت را نصیب آلمانی ها کرد و باعث گسترش استخراج معادن آنجا گردید. این رشته های تولیدی جدید با گسترش یافته، بعد از چند سال بقدری اهمیت یافتند و بورژوازی ای که در اثر آن بوجود آمد باندازه ای نفوذ پیدا کرد که حتی در ۱۸۱۸، حکومت پروس خود را مجبور بآن دید که گمرکات استحقاقی را تأیید کند. پروس با تأیید قانون گمرکی ۱۸۱۸، برای اولین بار موجودیت بورژوازی را برسمیت شناخت و بدیهی است که علمبرغم میل باطنی خود و با اکراه اذعان نمود که بورژوازی طبقه ای ضروری شده است. امتیاز بعدی که به بورژوازی داده شد، اتحادیه گمرکی بود. اگرچه پذیرفتن اکثر دولتهای آلمانی در سیستم گمرکی پروس، فقط بعلمت ملاحظات عینی و سیاسی صورت گرفت لکن بِنفع هیچ کس جز بورژوازی آلمان و بویژه بورژوازی پروس نبود. وگرچه اتحادیه گمرکی در اینجا و آنجا برای اشراف و خرد و بورژوازی در برگیرنده منافعی بود ولی در مجموع اهتلا ی بورژوازی، تشدید رقابت و از بین رفتن وسایل تولید موجود، ضرر بزرگتری بآنها رساند. از آن تاریخ به بعد پروس ژوازی مخصوصا در پروس بسرت توسعه یافت. اگرچه بورژوازی آلمان در سی سال اخیر بهیچوجه شکوفائی بورژوازی فرانسه و انگلستان را

نداشته است معینا اکثر رشته های صنعت مدین را برای پرداخت ، در چند منطقه ، پدیدر سالاری دهقانی و خرده بورژوازی را کنار زده و سرمایه ها را تا حدودی متمرکز نمود ، تعدادی پرولتاریا بوجود آورد و خطوط راه آهن نسبتا طولی ساخت . بورژوازی لاقل کارش بانجا کشیده است که اکنون برای خود ادامه خواهد داد تا طبقه حاکمه بشود و با آنکس مجبور است از بهروزبهای خود صرفنظر کند . در حال حاضر بورژوازی - تنها طبقه ایست که میتواند در آلمان پیشرفت کند و در حال حاضر بر آلمان حکومت نماید . در آلمان عطا بورژوازی طبقه ایست که مدیریت میداند و تمام موجودیتش بان وابسته میباشد که از نظر حقوقی نیز موقعبیتش تثبیت گردد .

در واقع نفوذ رشد باهنده و افزایش بورژوازی با ناتوانی روز افزون طبقات حاکمه رسمی کنونی توأم میباشد . اشراف از زمان ناپلئون به بعد همواره تهنیدست تر و مقروض تر شده اند . با الفای خسیدمات فرونی [بیگاری] ، هزینه تولید غلات اشراف ، افزایش یافته و آنها را در معرض رقابت طبقه جدید خرده مالکین مستقل قرار داده است و اینها ضررهائی هستند که در اثر امتیازاتی - که با واگذاری املاک به دهقانان داده شده اند - بهیچ وجه جبران پذیر نمیشوند . بازار گندم اشراف بوسیله غلات روسی و آمریکائی محدود شده است و بازار پشم آنها بوسیله استرالیا و در بعضی سالها بوسیله نقاط جنوبی روسیه ، رقیب پیدا کرده است . و هر قدر مخارج تولید افزایش یافت و رقابت بیشتر گردید ، بهمان اندازه اشراف در کشت و زرع صحیح املاکشان و استفاده از جدیدترین پیشرفتهای مربوط به کشاورزی ، بیشتر بی کفایتی خود را نشان دادند . اشراف آلمان نیز همانند اشراف قرن گذشته فرانسه و انگلستان از تمدن در حال گسترش ، فقط این استفاده را کردند که ثروت خود را در شهرها در راه عیش و عشرت بر باد بدهند . رقابتی که در همه جا قبل از سلطه سیاسی بورژوازی بر سر تعلیمات اجتماعی و روشنفکرانه ، ثروت و خرج کردن ، بین اشراف و بورژوازی صورت میگرفت - و هر نوع رقابت دیگری را به پیروزی بخشش و تمدن تر منتهی میسازد - ، بوجود آمد . اشراف روستائی تبدیل به اشراف درباری شدند تا سریعتر و مطمئن تر خانه خراب شوند . درآمد سه درصدی اشراف در برابر ۱۵ درصد سود بورژوازی از پا درآمد ، [پولهای که ربح] سه درصد دریافت میکردند به پولهای رهنسی و صندوقهای اعتباراتی و غیره پناه بردند تا بتوانند مخارجی را که متناسب با موقعیت اجتماعی باشند ، تامین نمایند و باین ترتیب [وضع اشراف] صرفا باز هم سریعتر رو بخرابی گذاشت . عده قبلی از یونگرهای روستا

نی که باندازه کافی فراست داشتند که خود را خانه خراب نکنند ، باتفاق بورژوازی صاحب زمین در حال اعتلاء ، طبقه جدید مالکین صنعتی را تشکیل دادند . این طبقه ، بدون اوهام فتوئالی و بدون تشریفات قرون وسطائی ، به کشاورزی پرداخت و آنرا یک کسب و کار و یک صنعت تلقی کرده و از وسایل و سرمایه بورژوائی و حکومت بورژوائی استفاده کرد . و بورژوازی که در فرانسه کاملاً ساکت و آرام در کنار آنها میزیست ، آنها را به نسبت ثروتشان در حکومت شریک میکرد . اینها فراكسیونی از بورژوازی هستند که از زمین های زراعتی بهره کشی میکنند .

بنا بر این اشراف بقدری ناتوان شده اند که بخشی از آنها ، خود به بورژوازی پیوسته است . خرده بورژوازی که در برابر اشراف ضعیف بود ، در برابر بورژوازی از اینهم کمتر میتواند خود را حفظ کند . خرده بورژوازی تیره روزترین طبقه ایست که زمانی بعد از دهقانان خود را در تاریخ جا زده است . خرده بورژوازی با منافع تنگ نظرانه خود ، در شکوفاترین دوران حیاتش یعنی در قرون وسطا فقط توانست به تشکیلات محلی ، مبارزات محلی و پیشرفتهای محلی نایل آید و در هیچ کجا به حکومت سیاسی عمومی نرسید و اشراف موجودیت آنها در کنار خود تحمل میکردند .

با بوجود آمدن بورژوازی ، خرده بورژوازی حتی انگیزه تاریخی ظاهری خود را نیز از دست داد و میان اشراف و بورژوازی گیر کرد و تحت فشار تفوق سیاسی اشراف از یکطرف ، و رقابت سرمایه های سنگین بورژوازی از طرف دیگر ، به دو گروه تقسیم شد . یکی از این دو گروه یعنی خرده بورژوا های ثروتمند و شهری ، با بی ثباتی کمتر یا بیشتر به بورژوازی انقلابی تر پیوست و گروه دیگر یعنی خرده بورژوا های فقیرتر بویژه اهالی قصبهات و شهرکها بخدمت سربازی درآمدند ، دست بدامان نظام موجود شدند و با تمام نیروی گاهلانه خود به پشتیبانی از اشراف پرداختند .

هر قدر بورژوازی بیشتر توسعه پیدا کند وضع خرده بورژوازی — وخیم تر میشود و رفته رفته خرده بورژوا های فقیرتر پی میگردند که در مناسبات موجود خانه خرابی آنها حتمی است ، در عین حال تحت حکومت بوروکراسی ، بموازات محتمل بودن عمین خانه خرابی لااقل از این امکان برخوردار است که به بورژوازی برسد . هر قدر خانه خرابی خرده بورژوازی مسلم تر گردد بهمان اندازه بیشتر خود را زیر علم بورژوازی قسرا میدهد و بجز آنکه بورژوازی به حکومت برسد خرده بورژوازی بار دیگر تجزیه میشود و هر یک از فراكسیونهای بورژوازی عده ای از آنها را بخدمت

میگیرد . علاوه بر این، در کنار بورژوازی و پرولتاریائی که اکنون با منافع و خواستههای خود ظاهر شده است ، یک سلسله از فرقه های سیاسی و اجتماعی کمتر یا بیشتر افراطی را تشکیل میدهد که در مجالس و مطبوعات فرانسه و انگلستان میتوان آنها را از نزدیک مورد بررسی قرار داد . هر قدر بورژوازی با سلاحهای سنگین سرمایه های خود و با ستونهای نظامی شرکتهای سهامی بزرگ، شدید تر بقلب این دسته های بی انضباط و کم سلاح خرد بورژوازی بتازد ، بهمان اندازه خرد بورژوازی در مانده تر شده و گریزان نامنظم تر میگردد و راه چاره دیگری جز این برای پیش باقی نخواهد ماند که پشت صفوف طولانی پرولتاریا جمع شود و در زیر پرچم آن قرار گیرد و با آنکه دست بسته تسلیم بورژوازی بشود . ایمن نمایش خنده دار را میتوان در هر بحران تجاری انگلستان و در حال حاضر در فرانسه تماشا کرد . در آلمان تازه به آن مرحله رسیده ایم که خسرده بورژوازی در لحظه یاس و نا امیدى و تنگدستی مالی این تصمیم تهورانسه را اتخاذ کرده است که از خیر اشراف بگذرد و دست بدامن بورژوازی - بشود .

بنا بر این، در آلمان خرد بورژوازی نیز همانند اشراف قادر بان نیست که بمقام هیئت حاکمه نایل آید بلکه بر عکس خرد بورژوازی نیز هر روز بیشتر و بیشتر خود را تحت فرمان بورژوازی قرار میدهد . باین ترتیب دهقانان و طبقات بی چیز باقی میمانند .

دهقانان - در اینجا منظور ما فقط دهقانان خرد پیوسته ، مستاجرین و یا صاحبان املاک است - که شامل کشاورزان مزد بگیر و خدمه زراعتی نمیشود - اینها نیز شبیه خرد بورژوازی یک طبقه در مانده را تشکیل میدهند و تفاوتشان با آنها در اینست که از جرأت بیشتری برخوردار میباشند که البته در عوض بکلی فاقد هرگونه انگیزه تاریخی میباشند . حشی رهایی آنها از زنجیر سرواژ نیز فقط تحت حمایت بورژوازی صورت میگیرد . در هر جا که خرد بورژوازی بعلت عدم وجود اشراف و بورژوازی به حکومت رسیده است - از قبیل کانتونهای کوهستانی سویس و در نروژ - با وحشی گری دوران قبل از فتودالی ، تنگ نظری محلی ، تعصبات کهنه و ابلهانه ، و فاداری صادقانه حکومت میکنند . و در جائیکه نظیر آلمان ، اشراف در کنار آنها باقی مانده باشند ، کاملاً مثل خرد بورژواها میان اشراف و بورژوازی گیر میکنند و برای آنکه منافع کشاورزی را در برابر قدرت روزافزون تجارت و صنعت حفظ کنند ، مجبورند به اشراف روی بیاورند . و برای آنکه در برابر رقابت های نیرومند تر اشراف و مخصوصاً بورژواهای صاحب ملک مقاومت کنند مجبورند به بورژوازی روی بیاورند . اینکه آنها مطلقاً

به کدام جهت بچرخند بستگی به نوع تملک آنها دارد . دهقانان بزرگ شرق و آلمان که خودشان نوعی سیادت نفوذالی بر عده زراعی دارند ، بجای آنکه بطور جدی از اشراف جدا شوند ، در تمام منافع خود ارتباط زیادی با آنها دارند . مالکین کوچک غرب که در اثر تجزیه املاک اشراف بوجود آمدند و مالکینی که تحت دیوانسالاری (۷) اشراف قرار دارند و همچنین دهقانان خرده پای شرق که هنوز تحت خدمات فئرونی [بیگاری] هستند ، مستقیماً بوسیله اشراف تحت فشار میباشند و با آنکه بشخصیت در نقطه مقابل آنها قرار میگیرند تا به بورژوازی روی نیاورند ، و مجالس ابالتی بیروس نشان میدهند که واقعا چنین است . بنابراین خوشبختانه حکومت دهقانان نیز نمیتواند مطرح باشد و خود دهقانان هم بفکر آن نیستند ، بطوریکه اکثر آنها خود را هم اکنون در خدمت بورژوازی قسراً داده اند .

و اما بی چیزها و بطور عام طبقه زحمتکش ؟ ما بعداً بطور مفصّل شرح در باره آنها صحبت خواهیم کرد و فعلاً کافی است که به تجزیه آنها اشاره کنیم . این تجزیه بصورت خدمه زراعی ، روزمزد ها ، شایگردان پیشه وران ، کارگران کارخانه ها و لومین پروا 'ریا' وجود دارد . علاوه بر این ، پراکندگی آنها در حوزه وسیع کم جمعیتی که دارای نقاط مرکزی ضعیف و قلبی میباشد برای آنها غیر ممکن ساخته است که متقابلاً نسبت به اشتراک منافع خود بی ببرند ، با یکدیگر تفاهم برقرار سازند و خود را بصورت یک طبقه انسجام بخشند . این تجزیه و پراکندگی فکری آنها را فقط به منافع آنی روزمره و آرزوی اجرت خوب و کار خوب محدود می نماید یعنی آنکه این وضع ، کارگران را محدود بآن میکند که منافع خود را در منافع کارفرمای خود به بینند و باین ترتیب هر یک از گروههای کارگری بصورت ارتش کمکی طبقاتی که آنها را بخدمت گرفته اند ، در میآیند . خدمه زراعی و روزمزدان از منافع اشراف و دهقانانی که آنها را در املاک خود بکارگماشته است ، حمایت میکنند . شاگرد پیشه ور تحت نفوذ مصنوعی و سیاسی استاد کار قرار دارد . کارگر کارخانه بخاطر کمزرات استحقاقی بمنفع کارخانه دار خود باژیستا سپین گماشته میشود . لومین ها بخاطر چند روز کار ، نیروی مشتبهای خود را در خدمت بورژوازی ، اشراف و پلیس قرار میدهند . و در هر جا که دودسته از کارفرمایان برای پیشبرد منافع متضاد خود درگیری پیدا کنند ، همان مبارزه میان کارگرانی که در استخدام آنها میباشند ، نیز وجود دارد .

آمادگی توده کارگری در آلمان برای بعهده گرفتن اداره امور

تا این حد ناچیزست .

خلاصه میکنیم : اشراف تنزل کرده اند ، خرده بورژوازی و دهقانان پسه اقتضای وضع کلی زندگیشان بسیار ضعیف هستند ، کارگران هنوز خیلی طول خواهد کشید تا بتوانند بعنوان طبقه حاکمه در آلمان ظاهر شوند . بنا بر این فقط بورژوازی باقی میماند .

بدبختی وضع موجود آلمان عمدتاً عبارت از اینست که تا کنون هیچ یک از طبقات باندازه کافی قوی نبوده است که رشته تولیدی خود را رشته تولید ملی تمام عیار کند و باین وسیله خود را بعنوان نماینده منافع تمام ملت عرضه نماید . تمام رسته ها و طبقاتی که از قرن دهم در تاریخ ظاهر شده اند یعنی اشراف سرفها ، دهقانان فرونی ، دهقانان آزاد ، خرده بورژوازی ، صنعت کاران ، کارگران مانوفاکتور ، بورژواها و پسرولتاریا ، در کنار یکدیگر زیسته اند . آن رسته ها یا طبقاتی کسه به علت مالکیت شان نماینده یک رشته تولید بودند — یعنی اشراف ، دهقانان آزاد ، خرده بورژوازی و بورژوازی — به تناسب تعداد و ثروتشان و سهمی که در مجموعه تولید کشور داشتند ، سلطه سیاسی را بین خود تقسیم کردند . نتیجه این تقسیم همانطور که گفتیم آنست که اشراف بزرگترین و خرده بورژوازی کترین سهم را دریافت کرد و از نظر رسمی بورژوازی فقط بعنوان خرده بورژوا و دهقان بعنوان دهقان اصلا بحساب نمیآیند زیرا آنها با نفوذ ناچیزی که دارند بین سایر طبقات پراکنده میشوند . این رژیم که بوروکراسی نمایندگی آنرا بعهدده دارد ، تلخیصی سیاسی ناتوانی و حقارت عمومی و کسل کنندگی تیره و تار ولجن جامعه آلمانست که با تکه پاره شدن آلمان به ۸۳ حکومت محلی و ایالتی توأم با تکه پارگی اتریش و پروس بصورت ایالات مستقل ، در داخل ، و عجز موهن در برابر استثمار و توسری خوری ، در خارج ، در انطباق میباشد .

طقت این بدبختی عمومی در کمبود کلی سرمایه ها نهفته است . در آلمان تهیدست ، هریک از طبقات از آغاز کار مهربا اعتدال خرده بسوز ژوائی را خورده و در مقایسه با همان طبقه کشورهای دیگر ، فقیر و تحت فشار بوده است . اشراف بالائی و پائینی آلمان ، از قرن ۱۲ تا کنون در مقایسه با اشراف ثروتمند ، بی خیال و خوشگذران فرانسه و انگلستان و تجلیات در مجموع صمانه آنها ، چه زندگی خرده بورژوا منشانهای داشته اند با شهروندهای بنادر و شهرهای ثروتمند آلمانی در مقایسه با شهر وندان شورشی پاریس قرنهای چهاردهم و پانزدهم و رفورمیست های مذهبی قرن ۱۷ ، چه حقیر ، بی اهمیت و تنگ نظر بودند ! و هنوز هم نخستین بزرگان صنعت ، امور مالی و کشتیرانی آلمان در مقایسه با

سلطانهای بورس پاریس ، لیون ، لندن ، لیورپول و منچستر چسبه
خرده بورژوا منش هستند . حتی طبقات زحمتکش آلمان ، کاملاً خرده بورژوا
منش میباشند . باین ترتیب خرده بورژوازی با موقعیت سرکوفت خرده
اجتماعی - سیاسی اش لااقل خود را تسلی میدهد که طبقه طبعمانی
[نرمال] آلمان بوده و در سرکوفت خوردگی ویژه و ناراحتی های تلاش
معاش آلمانی سهم میباشد .

چگونه باید از شر این وضع ناهنجار خلاص شد ؟ فقط بیک راه
وجود دارد . و آن اینست که یک طبقه باید بقدری قوی بشود که احتلای
تمام ملت وابسته به پیشرفت و توسعه منافع خود سازد . و منافع این طبقه باید در
وابسته به پیشرفت و توسعه منافع ملی باشد و خود این طبقه باید در
آن لحظه منافع ملی باشد و خود این طبقه باید در آن لحظه نمایندنده
تمام ملت گردد . از این لحظه ببعد این طبقه و همراه با آن اکثریت
ملت با وضع سیاسی موجود در تضاد قرار میگیرد و وضع سیاسی موجود
منطبق با وضعیتی میشود که دیگر ملت وجودی خود را از دست داده است
است . و این یعنی تنازع منافع طبقات مختلف . این منافع جدید ، خود
را در تنگنا احساس میکنند و حتی بخشی از طبقات که وضع موجود بنفس
آنها بنا شده بوده است دیگر آنها نمایندنده منافع خود نمی بینند و از بین
رفتن وضع موجود چه از راه مسالمت آمیز و چه از طریق قهر ، نتیجه الزامی
آنست . سلطه طبقه ای که در آن لحظه نمایندگی اکثریت ملت را دارد ،
بجای آن قرار میگیرد و تحت سلطه آن تکامل جدیدی آغاز میگردد .
همانطور که کمبود سرمایه ملت وضع موجود و ضعف عمومی است ، همانطور
نیز فقط تملک سرمایه ها و تمرکز آنها در دست یک طبقه ، قدرت آنها
به طبقه مزبور میدهد که وضع موجود را از میان بردارد .

حال آیا طبقه ای که بتواند وضع موجود را از میان بردارد در
آلمان وجود دارد ؟ آری این طبقه وجود دارد و گرچه در مقایسه بسا
طبقه محتایش در انگلستان و فرانسه خصلت بسیار خرده بورژوا منشانه ای
دارد لکن بهر حال این طبقه وجود دارد و در واقع بورژوازیست .

بورژوازی طبقه ایست که در تمام کشورها و در رژیم های
سلطنتی بوروکراتیک مصالحه ای را که میان اشراف و خرده بورژوازی صورت
گرفته و تشبیه شده است از بین میبرد و باین وسیله در وهله اول ، خود
حکومت را بدست میگیرد .

در آلمان ، بورژوازی تنها طبقه ایست که لااقل بخش اعظم
کارخانه داران مالک زمین ، خرده بورژوازی ، دهقانان ، کارگران و حتی

تعداد قلبی از اشراف را در منافع خود شریک کرده و زیر علم خسود در آورده است .

حزب بورژوازی در آلمان تنها حزبی است که به یقین میدانند که چه چیز را باید جانشین وضع موجود نمایند و تنها حزبی است که خود را به اصول انتزاعی و استدلالات تاریخی محدود نمیسازد بلکه میخواهد اقدامات بسیار مشخص ، قابل دسترسی و فوراً انجام پذیری را به مرحله عمل در آورد . و تنها حزبی است که لااقل تا حدودی از تشکل مجلسی و ابالتی برخوردار بوده و دارای نوعی برنامه عمل میباشد . مختصر کلام ، حزبی است که در خط اول مبارزه علیه وضع موجود قرار داشته و مستقیماً در سرنگونی آن شرکت دارد . بنابراین تنها بورژوازی است که فعلاً شانس موفقیت دارد .

حال فقط این سؤال مطرح میشود که آیا بورژوازی در این الزام بسر میرود که بوسیله از بین بردن وضع موجود بحکومت برسد و آیا بوسیله قدرت خود و ضعف مخالفین خود باندازه کافی نیرو دارد کسیه بتواند وضع موجود را سرنگون سازد ؟

میخواهیم بررسی کنیم :

تعمین کننده ترین فراکسیون بورژوازی ، کارخانه داران هستند ، رونق داد و ستد داخلی و تجارت دریایی هامبورگ ، برن و تاج و دی استتین و عواید راه آهن و قوام با آن مهمترین بخش بازار بورس به شکوفائی صنعت بستگی دارد . فقط صادر کنندگان فلزات و بشم شهرهای مرفه و طبقه بی اهمیت وارد کننده محصولات صنعتی خارجی هستند که به صنعت وابسته نمیشوند . بنا بر این نیاز مند بهای کارخانه داران، نماینده نیاز مند بهای تمام بورژوازی و طبقاتی است که در حال حاضر وابسته به بورژوازی میباشد . کارخانه داران بنوبه خود به دو دسته تقسیم میشوند: یکی کارهای اولیه را روی مواد خام انجام میدهد و آنرا بصورت نیمه تمام عرضه میدارد و دیگری این ماده خام نیمه تمام را میخرد و آنرا بصورت کالای حاضر و آماده به بازار میآورد . ریسندگان نیز دسته اول هستند و بافندگان جز دسته دوم . در آلمان تولید کنندگان آهن نیز جز دسته اول میباشد .

(. در اینجا چهار صفحه از دستنویس مفقود شده است و صفحه بعد بشرح زیر ادامه می یابد) :

. . . تا وسایل کمکی جدید الاختراعی را امکان پذیر نماید ، ارتباطات را برقرار سازد ، ماشین ها و مواد خام مفید داشته باشد ،

کارگران ماهر تربیت کند . و این کارها به یک سیستم صنعتی کامل نیاز دارد ، مستلزم ادغام کلیه رشته های صنعتی است ، به شهرهای ساحلی ای که وابسته به نقاط صنعتی داخلی میباشد و داد و ستد پر رونقی دارند احتیاج دارد . این مسئله بوسیله کلیه اقتصاد دانان ملی باثبات رسیده است . البته چنین سیستم صنعتی ای امروزه که تقریبا همه کشورها بجز انگلستان از رقابت بهم دارند ، یک سیستم گمرکی استحفاظی کامل - که شامل تمام رشته هایی که در معرض رقابت خارجی باشد - لازم دارد و - تغییرات این سیستم باید همواره با اقتضای وضع صنعت باشد و چنین سیستمی را حکومت فعلی پروم میتواند عرضه نماید و نه تمام حکومتی سیاسی که در اتحادیه گمرکی هستند . چنین سیستمی فقط بوسیله بورژوازی که در رأس حکومت باشد انجام پذیر و قابل اجرا میباشد و باین جهت است که بورژوازی آلمان نمیتواند بیش از این از قدرت سیاسی محروم بماند . البته چنین سیستم استحفاظی گمرکی در آلمان به مراتب ضروری تر است زیرا در آنجا مانوفاکتور در آستانه زوال قرار دارد . بدون گمرکات استحفاظی سیستماتیک مانوفاکتور آلمان در مقابل رقابت ماشین های انگلیسی از پسای در خواهد آمد و بورژواها ، خرده بورژواها و کارگرانی که تاکنون از طریق آن امرار معاش میکردند بوزوال خواهند گراشتند . و این دلیلی کافی برای بورژوازی آلمان است که بستن پای مانوفاکتور را بوسیله ماشین های آلمانی از بین ببرد .

بنابر این گمرکات استحفاظی برای بورژوازی آلمان لازم میباشد و این فقط بوسیله خود بورژوازی قابل اجراست . و بنابر این بهمین دلیل باید قدرت دولتی را بدست آورد .

البته موانعی که در راه استفاده کامل کارخانه داران از سرمایه هایشان قرار دارند ، نه تنها بوسیله عوارض گمرکی ناکافی بلکه همچنین بوسیله بوروکراسی بوجود میاید . اگر آنها با مقررات گمرکی با بی تفاوتی مواجهه میکنند ، در اینجا در روابطشان با بوروکراسی با خصومت مستقیم دولت روبرو هستند . بوروکراسی بوجود آورده شده است تا بر خرده بورژواها و دهقانان حکومت شود . این طبقات که در شهرها و روستاها پراکنده هستند ، با منافعی که از مرزهای محدود حوزه های محلی تجاوز نمی کنند ، الزاما با اقتضای مناسبات حیاتی محدود خود دارای افسوس محدودی میباشد . آنها نمیتوانند بر سرزمین بزرگی حکومت کنند و قادر نیستند که احاطه و شناخت کافی نسبت بآن داشته باشند که منافع مختلفی را - که با یکدیگر در اصطکاک هستند - متقابلا توازن بخشند . و اتفاقا در درجه ای از تمدن که در آن دوران شکوفائی خرده بورژوازی -

سپری شده باشد. در منافع مختلف به پیچیده ترین نحو با یکدیگر اصطکاک پیدا می کنند (کافیت که فقط به اصناف و تضاد میان آنها اشاره کنیم) . بنابراین یک بوروکراسی قوی و وسیع برای خرده بورژوازی و دهقانان اجتناب ناپذیر میباشد. آنها قیومیت را می پذیرند تا از سر درگمی های بزرگ خلاص گردند و بوسیله صد ها و هزاران پروسه خانسه خراب نشوند.

لکن بوروکراسی ای که یکی از ضروریات خرده بورژوازی شده است برای بورژوازی زنجیر تحمل ناپذیری میشود. حتی در مانوفاکتور نیسز نظارت و دخالت مامورین دولتی بسیار مزاحم است. و صنعت کارخانه های تحت یک چنین نظارتی تقریباً غیر ممکن میباشد. کارخانه دارای آلمانی تاکنون از طریق رشوه حتی الامکان از شر بوروکراسی نجات پیدا کرده اند و این چیز است که نمیتوان بر آنها خرده گرفت. لکن این وسیله، آنها را فقط از نیمه کمتر فشار خلاص میکند. صرف نظر از اینکه رشوه دادن به تمام مامورین دولتی ای که با یک کارخانه سروکار دارند، غیر ممکن است، تازه این رشوه ها نیز آنها را از هزینه های سازمانهای دولتی، حق و حساب به قضات، مهندسی، مکانیکها و سایر مخارجی که در اثر نظارت (دولت بر کارخانه ها) بوجود می آیند، رها نمیسازد و از شر کارهای اضافی و اتلاف وقت مصون نمیدارد. و هر قدر صنعت بیشتر توسعه پیدا کند به همان اندازه از تعداد " کارمندان وظیفه شناسی " یعنی آنهایی که در نتیجه سخت گیریهای محض و با بعثت کینه بوروکراتیک شان نسبت به بورژوازی، بزرگترین مزاحمت ها را برای کارخانه داران بوجود می آورند، کاسته میشود.

بنابراین بورژوازی مجبور است قدرت این بوروکراسی لجبوس و کینه توز را در هم بکوبد. از لحظه ای که اداره امور حکومتی و قانون گذاری تحت کنترل بورژوازی در آید، بدیهی بودن بوروکراسی نیز منتفی میشود. آری از این لحظه بیحد بورژوازی مزاحم و لجاجت تبدیل به نیوکرمطیع آن می گردد. مقررات و آئین نامه هائی که تا کنون در خدمت آن بودند کسه زندگی کارمندان دولت را به خرج بورژوازی آسانتر سازند، از بین میروند و مقررات جدیدی جانشین آنها میشوند که زندگی کارخانه داران را به خرج کارمندان سهل تر میسازد.

بورژوازی مجبور است این کار را هر چه زودتر انجام دهد زیرا همانطور که دیدیم تمام فراکسیونهای آن مستقیماً در اعتلای حتی الامکان سریع صنعت شرکت دارند و همچنین صنعت کارخانه ای تحت رژیم بوروکرا

می پردرد سر، نمیتواند اعتلاء یابد. تبعیت گمرک و بوروکراسی از منافع بورژوازی صنعتی، و واقعاتی هستند که بورژوازی در پیاده کردن آنها مستقیماً شرکت دارد. البته نیازهای او باین ترتیب هنوز تأمین نشده اند و بورژوازی صنعتی مجبور است که تمام سیستم اداری، قانون گذاری تقریباً کلیه کشورهای آلمانی را دستخوش تجدید نظر عمیقسی بنماید زیرا تمام این سیستم در خدمت ابقاء و پشتمانی از وضعیت اجتماعی است که بورژوازی بطور مداوم برای دگرگونی آن فعالیت میکند. شرایطی که تحت آن اشراف و خرده بورژوازی میتوانند در کنار هم وجود داشته باشند، کاملاً با شرایط حیاتی بورژوازی تفاوت دارد و حکومتیهای آلمانی فقط شرایط حیات اشراف و خرده بورژوازی را بطور رسمی قیاسول دارند. وضع موجود پیوس را بعنوان نمونه بررسی میکنیم:

خرده بورژوازی از بوروکراسی اداری و همچنین بوروکراسی قضائی فرمانبرداری میکند. و در حالیکه اختیار اموال و وجود فردی آنها به میل و اراده یک طبقه "مستقل" یعنی طبقه بوروکرات قضات مستقسل واگذار میشود، این طبقه در مقابل تجاوزات اشراف فئودال و گاه و بیگاه در برابر تجاوزات بوروکراسی اداری از آنها حمایت مینماید، ولی این شامل حال بورژوازی نمیشود. بورژواها برای دعاوی ملکوسی لاقبل به حمایت افکار عمومی نیاز دارند و علاوه بر این، در دعاوی جنائی به حمایت هیئت منصفه - یعنی کنتسبل مداوم دستگاه قضائی بوسیله نمایندگان بورژواها - احتیاج دارند. خرده بورژوا میتواند مستثنیسی بودن اشراف و مامورین دولت از ضوابط عادی دادگاه ها را تحمل کند، زیرا این امر با تحقیر رسمی موقعیت اجتماعی نازل او کاملاً منطبق میباشد. بورژوا که یا باید از بین برود و یا باید طبقه خود را در جامعه و حکومت، بالا ترین طبقه سازد، قادر باین کار نیست. خرده بورژوا میتواند بدین آنکه به تفسیر آرام زندگی اش لطمه ای وارد شود، قانونگذاری در باره مالکیت زمین را فقط با اشراف محول کند. او مجبور است چنین عمل کند زیرا باندازه کافی دست بگریبان آنست که از منافع شهری خود در برابر نفوذ و تجاوزات اشراف حراست نماید. بورژوازی نمیتواند تنظیم مناسبات مالکیت در روستا را بهیچ وجه به دلخواه اشراف واگذار نماید زیرا توسعه کامل منافع خود او، حتی الامکان بهره کشی صنعتی از کشاورزی و بوجود آمدن یک طبقه از موجران کشاورزی صنعتی قابل فروش بودن آزاد مالکیت ارضی و تبدیل آن به سرمایه رامیطلبد. نیاز مالکین برای بدست آوردن پول از طریق رهن، به بورژواها موقعیت مساعدی میدهد و اشراف را مجبور میکند که لاقبل در رابطه با قوانین مربوط به رهن با نفسنورند

بورژوازی بر روی قانون گذاری در باره مالکیت ارضی موافقت نمایند .
 خرده بورژوا با معاملات ناچیزش ، تغییرات بطنی اش و تعداد محدود
 مشتریانهاش که در فضای کوچکی متمرکز شده اند ، در اثر قانون گذاری
 مزخرف قدیمی پروس تحت فشار خاصی قرار نمیگرفت بلکه بخاطر تضمینات
 ناچیزی که باو داده شد حتی سپاگذار هم بود ولی بورژوازی نمیتوانست
 دیگر آنها را تحمل کند . خرده بورژوا که داد و ستدهای کاملاً ساده
 اش بندرت معامله تاجر با تاجر بود و تقریباً همیشه فقط خرده فروش
 و یا فروشنده مستقیم به مصرف کنندگان میباشد ، بندرت ورشکست میشود
 و میتواند به قوانین مربوط به ورشکستگی قدیمی پروس بسادگی گردن نهد .
 بموجب این قوانین بدهی های سفته ای بیش از هر چیز از موجودی
 پرداخت میشود که البته معمولاً تمام موجودی بوسیله دستگاه قضایی
 بلعیده میشود . این قوانین در وهله اول بنفع بوروکراتهای قضایی که بر
 توده حامد بریت می کنند و بنفع تمام غیر بورژواها و علیه بورژوا هسا
 طراحی شده اند . باین وسیله مخصوصاً اشراف که برای غلات ارسالی
 خود از خریدارها گیرنده غله سفته دریافت میکنند و یا به آنها سفته
 میدهند و اصولاً تمام کسانیکه فقط یکبار در سال چیزی برای فروش دارند و
 پول آنها بوسیله سفته به جیب میزنند و از داد و ستد خارج میکنند ،
 مورد حمایت قرار میگیرند . از میان کسانیکه داد و ستد می کنند باز هم
 بانکداران و عمده فروشان هستند که مورد حمایت قرار دارند در صورتیکه
 به کارخانه داران توجهی نمیشود . بورژواها که فقط معاملاتشان میان
 تاجر با تاجر است و مشتریانهاشان در نقاط مختلف زندگی میکنند ، از تمام
 دنیا سفته دریافت میکنند و مجبورند در درون یک سیستم کاملاً توسعه
 یافته داد و ستدهایی که هر لحظه میتواند گرفتار ورشکستگی بشود ، حرکت
 کنند . بورژواها میتوانند در اثر این قوانین مزخرف فقط خود را خانه
 خراب سازند . خرده بورژوا فقط تا این حد نسبت به سیاست عمومی
 کشورش علاقه دارد که آرزومند صلح است و حوزه تنگ زندگیش او را قادر
 به آن نمیسازد که بتواند به مناسبات میان دولتها پی ببرد . بورژوا که
 با اقصی نقاط دنیا معامله میکند و با جمهوری رقابت است ، نمیتوانست
 بدون نفوذ مستقیم بر روی سیاست خارجی کشورش ، ترقی نماید . خرده
 بورژوا بهمان دلایلی که فرمانبرداری از بوروکراسی را پذیرفته است میتواند
 به مالیاتهای بوروکراسی یا اشراف تن در دهد ولی بورژوا ، دارای منافع
 کاملاً مستقیمی در آنست که هزینه های عمومی طوری تقسیم شوند که
 حتی الامکان مقدار کمی از آن متوجه کسب و کار او بشود .

مختصر کلام : خردمندی بورژوا میتواند بآن قناعت کند که تسوده کاهل خود را در برابر بوروکراسی و اشراف قرار دهد و بوسیله تضاد و لجاج خود، نفوذی بر روی قدرت عام کشور را برای خویش دست و پا کند ولی بورژوازی نمیتواند اینطور عمل کند و مجبور است طبقه خود را طبقه حاکم نموده و منافع خود را در امور اداری، قانون گذاری، قضائسی، مالیاتی و سیاست خارجی تعیین کننده سازد. بورژوازی مجبور است خود را بطور کامل توسعه بخشد، بر سرمایه های خود بیافزاید مخارج تولید خود را هر روز کاهش دهد، بازارهای خود را هر روز گسترش دهد، ارتباطات خود را هر روز بهبود بخشد تا از بین نرود. رقابت در بازار جهانی او را باین کارها میکشاند. و برای آنکه بتواند خود را بطور کامل توسعه دهد بآن نیاز دارد که علاوه بر سلطه سیاسی، تمام منافع دیگر را تابع منافع خود سازد.

اینکه بورژوازی اتفاقاً اکنون به سلطه سیاسی نیاز دارد تنها بنا بودی نگراید، موضوعی است که در رابطه با مسئله گمرکات استحضاطی و موضع آن نسبت به بوروکراسی در بالا نشان داده شد. لکن بهترین دلیل برای آن، وضع کنونی بازار پول و کالای المانست.

شکوفائی صنعتی انگلستان در سال ۱۸۴۵ و اسپیکولاسیونهای مربوط به راه آهن ناشی از آن، این بار تاثیر شدید تراز هر دوران پسر تحرک گذشته بر روی فرانسه و المان برجای گذاشت. کارخانه داران - آلمانی بازارشان رونق داشت و همراه با آن بازار آلمان بطور کلی رونق یافت. مناطق کشاورزی، بازار آماده ای برای گندم خود در انگلستان پیدا کردند. شکوفائی عمومی، به بازار پول جان تازه ای بخشید، اعتبارات را آسانتر کرد و تعداد زیادی از سرمایه های کوچک که در آلمان که مانده بودند جلب بازار شدند. همانطور که در انگلستان و فرانسه، فقط کمی دیرتر و کمی (در اینجا دستنویس قطع میشود)

این اثر در مارس - آوریل ۱۸۴۷ نوشته شده و در جلد ۴ آثار مارکس - انگلس (صفحات ۴۰ تا ۵۷) آمده است. متن کتاب از روی دستنویس اصلی است.

بحران در پروس

علا "ملت بزرگ" فرانسه بحق توسط "ملت بزرگ" آلمان در تنگنا قرار داده شده است. در ورسای بحرانی بوجود آمده است زیرا جوجه پونگرهای فرانسوی توطئه کرده اند که رژیم سلطنتی را جانشین رژیم جمهوری موجود نمایند. همزمان با آن در برلین نیز بحرانی بوجود آمده است زیرا جوجه پونگرهای پروسی مایل نیستند پلیس فئودالی قدیمی را که هشتاد سال بعد از انقلاب فرانسه همچنان در خدمت آنها قرار دارد، فدا کنند. آیا هنوز میتوان برای یک لحظه در باره تفهیم "فرهنگ" آلمانی بر "تمدن" فرانسه شک کرد؟ فرانسویها با شیوه سطحی عادیشان راجع به فرمایش محض مثل رژیم جمهوری و سلطنتی مناقشه می کنند. پروسی های عمیق به اصل موضوع میپردازند باین ترتیب که بالاخره در ۱۸۷۲ - بعنوان آخرین کشور اروپائی، صرفنظر از مکزیک و نیویورک (۸) و روسیه - بنیاد جامعه، بویژه جامعه دهقانان را در برابر تجاوزات مالکین حراست مینمایند و شاید همه نه!

هیچ چیز باندازه این قانون مربوط به مقررات ناحیه ای، حاکی از روش عاجزانه بورژوازی پروس نیست. انقلاب پروس در ۱۸۴۸ صورت گرفت. بورژوازی قدرت را در دست داشت و سوگند وفاداری ارتش نسبت بسلسله قانون اساسی - بدون در نظر گرفتن نوع قانون اساسی - برای آن کافی بود که بورژوازی قدرت را در دست خود نگاه دارد. وحشت فئودالها و بوروکراتها بقدری شدید بود که در آن ایام الفای بقایای فئودالیسم - که هنوز موجود بود - از نظر آنها راه نجاتی برای ایشان تلقی میشد. عملاً طرحهای اولیه قانون اساسی در سال ۱۸۴۸ و حتی ۱۸۴۹ - ولو به شکل ناهنجار معمولی - ربرگیرنده همه موضوعات اساسی در این جهت بودند. کمترین مقاومت بورژوازی برای آن کافی بود که بازگشت مزایای فئودالی را غیر ممکن سازد زیرا غیر از چند جوجه پونگر و فریدریش ویلهلم چهارم رومانیتیک هیچ کس علاقه ای باین موضوع نداشت. لکن بحض آنکه ضد انقلاب در اروپا پیروز شد (بعد از انقلابات ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ اروپا) ، بورژوازی پروس در مقابل مانتویفل (۹) زاننوزد و - تازیانه های آنها با سپاسگذاری استقبال کرد. و نه تنها پلیس فئودالی شرق آلمانی (منظور سرزمین های واقع در ساحل شرقی روخانه الب است) سایر امتیازات فئودالی را بآنها بازگرداند بلکه خود را نیز به عقوبت لیبرالیسم بزهکارانه اش گرفتار ساخت، باین ترتیب که حتی آزادی حرفه

را که در سال ۱۸۰۸ بدست آورده شده بود ، با دست خود نابود کرد
و در قرن نوزدهم اصناف را از نو بوجود آورد . (۱۰)

بورژوازی در بهترین حالت طبقه ایست فاقد خصالت قهرمانی
و حتی درخشانترین دستاورد هایش یعنی دستاورد های بورژوازی
انگلستان در قرن ۱۷ و بورژوازی فرانسه در قرن ۱۸ در اثر مبارزات خود
او کسبشده بلکه توده های خلق و عوام الناس یعنی کارگران و دهقانان
در راه آن مبارزه کردند . در فرانسه نیز بورژوازی باین ترتیب خود را از
وحشت روزهای ژوئیه نجات داد که در برابر یک موجود مسخره زانو زد
و بعد از ۱۸۴۸ ، این ارتجاع در انگلستان نیز برای مدت مدیدی ظاهر
شد و البته در هر دو کشور ، این بهانه را مستمسک قرار داد که میخواهد
از شالوده جامعه بورژوازی در مقابل حملات پرولتاریا دفاع کند . در پروس
نتیجه انقلاب این بود که فریدریش ویلهلم چهارم رمانتیک ، بالاخره به
آرزوی قلبی دیرینه قرون وسطائی خود برسد باین ترتیب که ارتجاع پیروزمند ،
یک سلسله از ضوابط ضد رمانتیک را — که از زمان فریدریش دوم تاسا
اشتاین (۱۱) و هاردنبورگ (۱۲) در حکومت پروس وارد کرده بودند —
از میان برداشت و بیبهانه اینکه جامعه بورژوازی را در مقابل پرولتاریا
حراست میکند ، بورژوازی را بار دیگر تحت سلطه فتودالیزم در آورد .
هیچ بورژوازی ای نمیتواند دوران حقارت آمیزتری از بورژوازی پروس در
دوران حکومت مانتویفل داشته باشد . در کدام کشور ممکن بود کسیه
از فردی مثل هینکل دی (۱۳) بعنوان پهبشاز و مجاهد و شهید راه
ازادی تجلیل بعمل آورد ؟ (۱۴)

و بالاخره در نتیجه تحریکات متقابل درباریان " دوران جدید "
(۱۵) فرا میرسد و یک هیئت دولت لیبرال قدیمی بطور غیر منتظمی
بآغوش بورژوازی میافتد و بورژوازی — که برای روی کار آمدن این هیئت
دولت کوچکترین اقدامی نکرده بود — بورژوازی ای که جمون ترین بورژوازی
هاست ، ناگهان پیش خودش خیال میکند که زمام امور کشور را در دست
دارد و حکومت پلیسی — نظامی قدیمی پروس از بین رفته است و حالا
میتواند وزراء را عزل و نصب نماید و اراده خود را به دربار تحمیل کند .
دوران مانتویفل ، جن بورژوازی را نشان داد و دوران جدید بی کفایتی
سیاسی بورژوازی را باثبات رساند .

اجازه روی کار آمدن دولت لیبرال قدیمی بخاطر اجرای تجدید
سازمان ارتش صادر شده بود . جنگ ایتالیا (۱۶) کمال مطلوب برای
مطالبه تجدید سازمان ارتش از مجلس ایالتی بود . از یکطرف بسیج

۱۸۵۹ نشان داد که تشکیلات نظامی قدیم کهنه شده است و از طرف دیگر بی تفاوتی فرانسویان نسبت به انضمام ساووی ونیس به فرانسه، نشان داد که شوونیسم فرانسویها فقط میتواند از طریق امکان اشغالگریهای در ناحیه راین، بطور موثر تحریک گردد یعنی از طریق جنگ علیه پروس . بنا بر این معلوم بود که بمجرد آنکه بار دیگر امپراتوری لویی بناپارت در اثر حوادث داخلی فرانسه در معرض خطر قرار گیرد، این خطر فقط بوسیله جنگ علیه پروس مرتفع خواهد شد . جنگی که بعلت نداشتن متحدی فقط میتوانست به شکست ارتش قدیمی پروس بیانجامد . از سوی دیگر پروس - با وجود آنکه خود عمدتاً یک دولت نظامی بود - الزام ارتش مدین بزرگی را بوجود نیاورده بود زیرا توانائی آنرا نداشت . ولی وقتی روش دوپهلوی "سیاست دست باز" پروس، همه متحدین قابل اعتماد را از وی سلب کرد، دیگر نمیتوانست خود را از الزام عمومی ای که در قاره وجود داشت، بدور نگاه دارد . و بالاخره اینکه تجدید سازمان ارتش پروس بهر صورت انجام میگرفت و بورژوازی بایستی میدانست که نمیتوانست مانع آن گردد . بنا بر این تنها برنامه صحیح او فقط میتوانست عسارت از این باشد که در ازای تأیید تجدید سازمان اجتناب ناپذیر ارتش، حتی الامکان امتیازات سیاسی زیادتری را مطالبه کند . ولی بورژوازی پروس که هنوز جای لگد های ارتش مانسویفل روی بدنش وجود داشت، یکباره باد در غضب انداخت و چنین تصور کرد که ناگهان قدرت تعیین کننده کشور شده است . باین جهت با تجدید سازمان ارتش مخالفت کرد و باین ترتیب رویاهای اربابان رسید . بیسمارک آمد تا با و بیاموزد که قانون اساسی او یک تکه کاغذ بیش نیست و آراء او در مجلس پشیزی ارزش ندارند . بیسمارک آمد تا به بورژوازی بفهماند که در پروس فقط پادشاه حکومت میکند و مجلس فقط جای بله قربان گفتن است . علیرغم نسیب صریح قانون اساسی، تجدید سازمان ارتش صورت گرفت و رفتار مانسویفل نسبت به نمایندگان، تکرار شد . بورژوازی بهد از یک مقاومت ظاهری - که او را زودتر از حریفش بیسمارک خسته کرد - آرام گرفت . جنگ دانمارک (۱۷) اولین بهانه را برای تلاشهای مذبحانه بمنظور آشتی - نصیب، بورژوازی کرد . و بعد از جریان سادوا (۱۸) دیگر بهیچ وجه احساس شرمساری نمیکرد و با شور و هیجان به پای بیسمارک افتساد و از آن پس در زمره دنباله روان اودر آمد . پس از جنگ با فرانسه (۱۹) شور و هیجان بورژوازی دیگر حد و حصری نمی شناخت و از آن بعد با تمام گوشت و پوستش در خدمت بیسمارک بود و در وجود او مستحیصل شده بود .

چیزی در جهان وجود دارد که هگل آنرا کشف کرده و "طنز تاریخ" نامیده است، این طنز تاریخ شامل اشخاصی بزرگتر از بیسمارک شده است و دولت پروس و بیسمارک نیز مشمول آن شده اند. از لحظه ای که سیاست پروس به اهداف دیرینه خود یکی بعد از دیگری نایل آمد، از همان لحظه بنیاد های حکومت پروس رو به سستی گذاشتند. پروس قدیمی اساساً بر شالوده یونگری استوار بود که در آن افسران و بیسمارک کراسی عمدتاً یکدیگر را تکمیل میکردند. اکنون بساط یونگری فقط در ع ایالت شرقی از رونق کامل برخوردار است و مالکیت یونگرها - که اکثراً معدود شده است - برای موجودیت خود نیاز به برخی امتیازات فتووالی دارد که بدون آنها اکثر یونگرها بزودی به سطح مالکین ساده ای تنزل خواهند کرد. تا زمانیکه فقط د و ایالت غربی در مقابل آن قرار داشتند، خطری بساط یونگری را تهدید نمیکرد لکن فتوحات ۱۸۶۶ (۲۰) عناصر بورژوازی و دهقانی کشور را به شدت تقویت کرد. این فقط عبارت پردازی قانونی نبود بلکه شناخت صحیحی از موقعیت در معرض خطر دارو دسته اشغال (۲۱) و گیرلاخ (۲۲) در مقابل تسخیر سرزمین ها، بیگانه بود که موجب مقاومت آنها شد (۲۳).

گرد هم آوردن حکومت های کوچک آلمانی در اتحادیه شمال آلمان (۲۴) انتقال فسونکسیون های تعیین کننده حکومتی به این اتحادیه و توأم با آن سیادت دربار پروس و بالاخره ملحق شدن حکومت های جنوبی [با اتحادیه شمال آلمان] - همه اینها ضربه های شدیدی بر بساط یونگرها بود که حالا در رایش یک اقلیت ناچیز را تشکیل میدادند. و تازه این تمام قضیه نبود. هر یک از دولت های آلمانی - حتی مستبدترین آنها - مجبور بود با در نظر گرفتن مناسبات موجود حکومت کند، زیرا در غیر این صورت از پای در میآمد. پروس نمیتوانست حکومت های کوچک آلمانی را تحت فرمانبرداری خود در آورد اما قادر نبود بساط یونگری خود را به ۲۵ میلیون آلمانی غرب رود خانه الب تحمیل نماید. برعکس، یونگرها که برای پروس یک ضرورت بودند، برای "رایش" موجب مزاحمت ششده بودند. همانطور که بیسمارک مجبور شد که آزادی حرفه، آزادی روست و آمد میان حکومت نشین ها و سایر رفرمهای بورژوازی را - البته بشکلی معیوب بوروکراتیک آن - علیرغم نظریات سابق خود، به مرحله اجرا در آورد، همانطور نیز طنز تاریخ، بیسمارک - این یونگر تمام عیار - را سرانجام محکوم بان کرد که از طریق مقررات جدید، تیشه بریشه یونگرها بزند.

مقررات جدید یکی از نکته بارترین قوانینی است که تا کنون

وضع شده اند و محتوای آنها میتوان در دو کلمه خلاصه کرد . این قانون ، قدرتی را که هر یک از یونگرها بموجب امتیازات فئودالی ازان برخوردار بود ، از وی سلب میکند تا آنها تحت نام خود مختاری محلی به طبقه یونگر بازگرداند . مالکین بزرگ کماقی السابق در مناطق زراعتی ایالات شرقی ، حکومت خواهند کرد و با بدست آوردن اختیارات تازه ای که تا کنون در دست حکومت بوده است ، حتی قدرت بیشتری نیز نصیب آنها میشود . لکن هر یک از یونگرها ، موقعیت استثنائی آنها — که بعنوان ارباب فئودال دارا بوده — از دست میدهد و به سطح بسک مالک مدون ساده تنزل میکند و باین ترتیب دیگر یونگر بودن او منتفی میشود . البته باین ترتیب شالوده پروس قدیم نیز فرومی باشد . باین جهت حق با دربار پروس است که از دیدگاه خود در برابر این قانون مقاومت بخرج میدهد . با این مقررات دیگر بساط یونگری وجود نخواهد داشت و بدون بساط یونگری دیگر پروس ویژه ای وجود نخواهد داشت .

بورژوازی پروس در این ماجرا به روش خود وفادار ماند : ابتدا مقررات جدید را طلبیه خود مختاری تلقی کرد و معتقد بود که باینستنی آنها پذیرفت زیرا در حال حاضر چیز بهتری نمیتوان کسب کرد . لکن در بار به مقررات جدید تن در نمیدهد و دولت — با وجود آنکه در برابر مجلس نمایندگان متعهد به انجام این مصالحه شده بود — از مجلس میخواهد که باز هم عقب نشینی کند و مجلس باندازه کافی شهادت دارد که بدون چون و چرا موافقت کند ! در عوض به بورژوازی وعده داده میشود که عده ای به عضویت مجلس منصوب گردند و اصلاحاتی در دربار صورت گیرد . بر تعداد نمایندگان مجلس افزوده میشود و ۲۵ ژنرال و بوروکرات باینست سمت منصوب میشوند . و دربار می پذیرد . اشکالی در امر مصالحه پیشش نمیباید و اصلاحات دربار منتفی میشود و بورژوازی خودش را تسلی میدهد که مقررات جدید یک پیشرفت بزرگ است و در همین گیرودار است که خیر بحران کابینه میرسد . یون (۲۵) زلخوف (۲۶) اینستسن پلینس (۲۷) قصد استعفا دارند . آیا لیبرالها در تمام سطوح به پیروزی رسیده اند و یک هیئت دولت لیبرال روی کار خواهد آمد ؟ نه . اتفاقا اینطوری نیست بلکه یک دولت یگپارچه مطرح است ! و بورژواهای ما بقدری قانع اند ! که حتی به کمتر از اینهم قناعت میکنند . بیسمارک از مقام صدر اعظمی استعفا میدهد و یون — که مخالف مقررات جدید است — جانشین او میشود و یک ژنرال بر اعضای هیئت دولت افزوده میگردد . زلخسوف و اینستسن پلینس میمانند و هیئت دولت کمتر از هر زمان دیگر یگپارچه

است . عناصر فئردال آن تقویت شده اند . بورژوازی پروس خویشش
ادامه میدهد و باد در گلوی خود سیاندازد که بالاخره همه چیز زیر
آسر بیسمارک بود .

این نمونه دقیقاً نشان دهنده وضع بورژوازی پروس است و او —
اینرا خدمت خود بشمار میآورد که بیسمارک در اثر موقعیت تاریخی اینکه
بورژوازی برای پروس بوجود آورده بود و از طریق پیشرفت های صنعتی
۲۰ سال اخیر اجباراً کارهایی انجام داده است که خود بورژوازی از —
۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ جرأت انجام آنها را نداشته است . بورژوازی حتی
شهادت آنرا نداشت که بیسمارک را مجبور کند که این اصلاحات ناچیز
را بسادگی و وضوح بورژوائی و بدین توضیحات پلیسی حکومتی اجرا نماید
و خوشحال است که بیسمارک مجبور بوده است که خواستهای ۱۸۴۶ پروس
ژوازی را اخته کند . و در واقع باید متذکر شد که خواستهای بورژوازی —
یعنی چیزهایی که هزاران بیسمارک هم — ولو آنکه مایل باشند — نمی
توانند مانع آن گردند . از مطالبات سیاسی و از انتقال قدرت به —
بورژوازی ، حد اکثر از نقطه نظر نزاکت سخن در میانست . بورژوازی —
پروس قدرت سیاسی را نمیخواهد (او میوه ایست) که قبل از رسیدن ،
گندیده است . همانطور که روسیه در زمان ولتر (۲۸) بود . او بسدین
آنکه هیچ وقت به حکومت رسیده باشد ، بهمان سطح از سخ شدگی
رسیده است که بورژوازی فرانسه بعد از ۸۰ سال مبارزه و پس از بسک
حکومت طولانی رسیده است .

عوام الناس فاسد رومی از امپراتوران خود نان و نعایشات تفریحی
طلب میکردند ، بورژوازی پروس — نه خلق پروس — نان و نعایشات تفریحی
و سبوح حقه بازانه و تجملات بهرحمانه را از امپراتوران خود خواستار است .
اقوام وحشی ژرمن ، عوام الناس روم را همراه با امپراتورانش از میان بسر
داشتند و قیام کارگران آلمانی بورژوازی پروس را تهدید میکند .

توضیحات

۱ - در سوم فوریه ۱۸۴۷ فریدریش ویلهلم چهارم - پادشاه پروس - خطاب به ای راجع به فراخوانی مجلس متحدہ ایالتی ایراد کرد که بموجب آن میبایستی مجالس ایالتی هشت گانه موجود در یکدیگر ادغام گشته و بصوابدید پادشاه فرا خوانده میشد . این مجلس متحدہ از دو بخش تشکیل میگردد : بخش اعیان و بخش رسته های سه گانه . بخش اعیان شامل ۷ نماینده از اشراف بود و بخش رسته های سه گانه عبارت بود از - ۲۷۳ نماینده نجیبان ، ۱۸۲ نماینده شهرها و ۱۲۴ نماینده مجامع روستائی . اختیارات مجلس متحدہ ایالتی عبارت بود از تصویب قرضه های جدید در ایام صلح ، موافقت با مالیاتهای جدید و یا افزایش مالیاتهای قدیم . این مجلس در طرح لوایح صرفا دارای حق رای مشورتی بود و فقط حق داشت استدعا نامه هائی برای پادشاه بفرستد . مجلس متحدہ ایالتی در ۱۱ آوریل همانسال تشکیل گردید و در ماه ونیم بعد بدستور پادشاه منحل شد زیرا اکثریت آن با تمام لوایح مالی حکومتی مخالفت کسوده و علیه قرضه های جدید رای داده بود .

انگلس این مقاله را در رابطه با مسایل مربوط به مجلس ایالتی ، در سال ۱۸۴۷ نوشت و قصد داشت که آنرا بصورت جزوه ای منتشر سازد . لکنین بعلت توقیف ناشر مربوطه ، این جزوه بچاپ نرسید و قسمتهائی از دستنویس جزوه که باقی مانده بود برای اولین بار در ژوئن ۱۹۲۹ در روسیه بچاپ رسید .

۱۷۸۸ تا ۱۸۵۶) : ناشر و

ETIENNE CABET

۲ -

حقوقدان فرانسوی ، کمونیست خیالپرداز .

۳ - "رفورمیست ها" به طرفداران روزنامه پارسی "رفورم" اطلاق میشد . این عده خواهان استقرار رژیم جمهوری در فرانسه و انجام رفورمهای دموکراتیک و اجتماعی بودند .

۴ - "لزتیمیست ها" : طرفداران خاندان سلطنتی بوربون بودند که در ۱۸۳۰ منقرض شده بود . لزتیمیست ها نمایندگی منافع مالکین بزرگسی را که املاک خود را بارت برده بودند بعهده داشتند و با خاندان سلطنتی اورلئان - که اریستوکراسی مالی و بورژوازی بزرگ پایگاه اجتماعی عده آن بود - مخالفت میکردند و در این مبارزه بارها به عوامفریبی متوسل شده و خود را به عنوان حامی زحمتکشان در برابر استثمار بورژوازی معرفی میکردند .

۵ - "انگلستان جوان" بوسیله گروهی از سیاستمداران و نویسندگان حزب توری ، در آغاز سالهای چهل قرن ۱۹ در انگلستان بوجود آمد . این گروه که نارضایتی اریستوکراتهای ارضی از قدرت سیاسی و اقتصادی روزافزون

بورژوازی را بیان میکرد، مرسل به عوامفریبی هاشی میشد تا طبقه کارگر را تحت نفوذ خود درآورد و از آن برای مبارزه علیه بورژوازی استفاده کند. مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" نظریات آنها را "سوسیالیسم فتودالی" خوانده اند. نمایندگان معروف این گروه، دیرائیلی (۱) و توماس لیل (۲) بودند.

۶ - تیمتم قاره ای: عبارت از دستوراتی بود که ناپلئون اول بمنظور محاصره اقتصادی انگلستان مقرر داشت. بعد از آنکه ناوگان دریایی فرانسه بوسیله نیروی دریایی انگلستان نابود شد، ناپلئون سعی کرد انگلستان را از نظر اقتصادی بزانو درآورد. در فرمانی که ناپلئون در ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶ از برلن صادر کرد، ضمن مطالب دیگر چنین آمده است: "جزایر بریتانیا در محاصره قرار دارند. دادوستد با جزایر بریتانیا و هرگونه رابطه ای با آنها ممنوع میباشد. کشورهای اقمار فرانسه و متحدین آنها از این فرمان تبعیت کردند. بعد از شکست ناپلئون در روسیه، محاصره دریایی انگلستان منتهی شد.

۷ - "حق قضارت دیوانسالاری": یکی از امتیازات فتودالی بود که مالکین آلمانی از آن برخوردار بودند و بموجب آن حق داشتند دهقانان خود را محاکمه و مجازات کنند. این حق در ۱۸۴۸ محدود شد و در ۱۸۷۷ لغو گردید.

۸ - MECKLENBURG

۹ - OTTO-THEODOR MANTEUFFEL
مانتویفل (۱۸۰۵ تا ۱۸۸۲) سیاستمدار پروس، نماینده آریستوکراتها ارتجاعی پروس، نخست وزیر دولت پروس بود.

۱ - BENJAMIN DISRAELI (۱۸۰۴ تا ۱۸۸۱): سیاستمدار و نویسنده انگلیسی یکی از رهبران حزب توری بود که بعداً به عضویت حزب محافظه کار درآمد و در ۱۸۶۸ و از ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۰ نخست وزیر انگلستان بود.

۲ - THOMAS CARLYLE (۱۷۹۵ تا ۱۸۸۱): نویسنده انگلیسی، تاریخ دان و فیلسوف ایده الیست، نماینده نظریه ای نزدیک به سوسیالیسم لیزم فتودالی سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بود و از ۱۸۴۸ به بعد دشمن سرسخت جنبش کارگری شد.

۱۰ - دربار سلطنتی پروس در ۲۴ اکتبر ۱۸۰۸. "فرمان لغو مقررات مربوط به اجبار صنفی و انحصار فروش" و همچنین در ۲۶ دسامبر همان سال "مقررات دولتی کسب و کار در تمام ایالات" را صادر کرد که در آنها آزادی داد و ستد و کسب و کار بصورت پر جنجالی اعلام گردید لکن چند هفته بعد یعنی در ۹ فوریه ۱۸۴۹ دو فرمان جدید از طرف حکومت پروس صادر شد که بموجب آنها مقررات قرون وسطایی جدیدی - در مورد مقررات مربوط به کسب و کار اعلام گردید .

۱۱ - HEINRICH STEIN (۱۷۵۷ تا ۱۸۳۱) : سیاستمدار پروس ، در سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۸ مشاغل مهمی را به عهده داشت و علیه ارتش ناپلئون اول جنگید . او یکی از عاملین عمده برخی رفرمهای بورژوازی پروس بود .

۱۲ - KARL-AUGUST HARDENBURG (۱۷۵۰ تا ۱۸۲۲) : سیاستمدار پروس ، وزیر امور خارجه ، بمنظور تثبیت حکومت پروس برخی رفرمهای بورژوازی را انجام داد ولی بعد از کنگره وین طرفدار سیاست ارتجاعی "اتحاد مقدس" شد .

۱۳ - KARL HINCKELDEY (۱۸۰۵ تا ۱۸۵۶) : رئیس پلیس برلین ، رئیس پلیس پروس .

۱۴ - هینکل دی رئیس قسمت پلیس وزارت کشور پروس در ۱۸۵۶ ضمن دولتی که با یکی از اعضای معروف دارو دسته ارتجاعی اشتال - گسلاخ بعمل آورد ، گذشته شد . این دولت در رابطه با بستن قمارخانه ای بود که دارو دسته مزبور در آن شرکت داشتند .

۱۵ - " دوران جدید " : شاهزاده ویلهلم ولیعهد پروس (که از ۱۸۶۱ پادشاه پروس شد) پس از آنکه در اکتبر ۱۸۵۸ به نیابت سلطنت رسید ، روش لیبرالی پیش گرفت ، دولت مانتوفیل را مرخص کرد و هیئت دولت معتدل لیبرالی را بر سر کار آورد . مطبوعات بورژوازی این اقدام را بعنوان " دوران جدید " جشن گرفتند لکن در حقیقت اتحاد سیاست جدید صرفاً بمنظور تحکیم موقعیت دربار سلطنتی پروس و برنگرها بود و ویلهلم سعی کرد که باین طریق با رهبران بورژوازی که از نظر اقتصادی قوی شده بود تفاهم برقرار کند ولی حتی یکی از رفرمهایی که بورژوازی آرزوی آنسرا داشت انجام نگرفت و بورژوازی متقابلاً از موافقت با طرح رفرم نظامی دولت پروس امتناع ورزید . اختلافاتی که در ۱۸۶۲ در این رابطه پیش آمدند

و همچنین بقدرت رسیدن بیسمارک در سپتامبر ۱۸۶۲ به " دوران جدید " پایان داد .

۱۶ - جنگ ایتالیا : در ۲۹ آوریل ۱۸۵۹ میان فرانسه و دولت سلطنتی سارونی از یک طرف و اتریش از طرف دیگر آغاز گردید و در ۸ ژوئیه همان سال به پایان رسید .

۱۷ - جنگ دانمارک : که در سال ۱۸۶۴ میان اتریش و پروس از یک سو و دانمارک از سوی دیگر در گرفت ، یکی از مراحل مهم وحدت آلمان تحت سرکردگی پروس بود . بیسمارک مصمم بود که ایالات شلیسویک - هولشتاین را - که جزیره دانمارک بودند ولی اهالی آن عمدتاً آلمانی بودند - ضمیمه پروس سازد و باین ترتیب نفوذ پروس را در آلمان افزایش دهد و اپوزیسیون بورژوازی لیبرال آلمان را تحقیر نماید . اتریش نیز در جنگ شرکت کرد زیرا خود او نیز باین دو ایالت چشم طمع دوخته بود . جنگ بشکست دانمارک منتهی شد و پروس و اتریش مشترکاً اداره ایالات مزبور را به عهده گرفتند لکن بعد از جنگ اتریش و پروس در سال ۱۸۶۶ ، پروس ایالات شلسویک و هولشتاین را ضمیمه قلمرو خود ساخت .

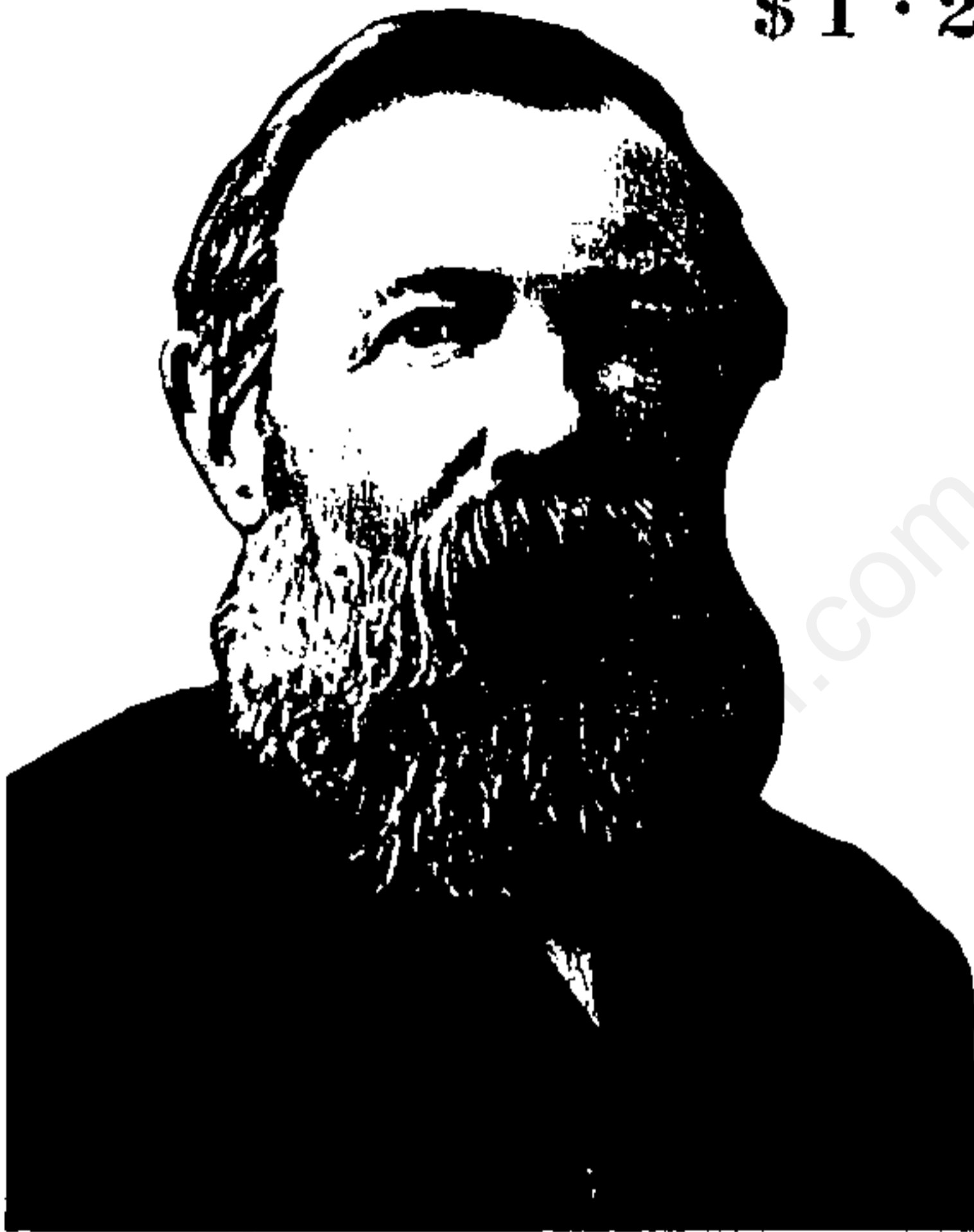
۱۸ - " نبرد سادوا " که به جنگ کونینگ گرتس نیز معروف میباشد ، تعیین کننده سرنوشت جنگ بین پروس و اتریش بود که به پیروزی کامل پروس منتهی شد .

۱۹ - منظور جنگ آلمان و فرانسه در ۷۱ - ۱۸۷۰ است که آخرین مرحله وحدت آلمان " از بالا " را تشکیل میداد و از مظاهر سیاست " غسون و آهن " بیسمارک بود . این جنگ به سقوط ناپلئون سوم و انحلال امپراتوری دوم فرانسه و استقرار رژیم جمهوری در فرانسه منتهی شد .

۲۰ - بعد از پیروزی پروس در جنگ علیه اتریش در ۱۸۶۶ ، پروس قلمرو سلطنتی هانور ، شهر آزاد فرانکفورت ، ایالات شلسویک - هولشتاین ، بخشی از حکومت نشین با واریا و نواجی دیگری از خاک آلمان را ضمیمه خود ساخت . در ضمن ، پروس اتریش را مجبور کرد که با انحلال اتحادیه کشورهای آلمانی و تشکیل اتحادیه جدید شمال آلمان موافقت کند . اتریش در این اتحادیه که از مناطق شمال رودخانه ماین تشکیل می یافت ، شرکت نداشت .

- ۲۱ - FRIEDRICH-JULIUS STAHL (۱۸۰۲ تا ۱۸۶۱) حقوقدان و سیاستمدار پروس، نهایت مرتجع آلمانی. یکی از بنیان گذاران حزب محافظه کار پروس.
- ۲۲ - ERNST-LUDWIG VON GERLACH (۱۷۹۵ تا ۱۸۷۷) حقوقدان و سیاستمدار مرتجع پروس. یکی از مؤسسان "روز نامه پروس جدید".
- ۲۳ - دارو دسته اشتالی - گِراخ : در دوران انقلابی ۴۹ - ۱۸۴۸ هوسیه درباریان ضد انقلابی و بیونگرهای فئودال بوجود آمد که طرفدار خلل ناپذیری امتیازات آریستوکراسی و تجدید مقررات استبدادی مربوط به رسته های اجتماعی در پروس بود و بعنوان راست ترین جناح بیونگرها با سیاستی که بیسمارک از ۱۸۶۶ اتخاذ کرده بود مخالفت میکرد زیرا ادامه این سیاست را تهدیدی برای امتیازات فئودالی میدانست.
- ۲۴ - "اتحادیه شمال آلمان" بعد از پیروزی پروس بر اتریش و انحلال اتحادیه آلمان در ۱۸۶۷ تحت سرپرستی پروس بوجود آمد. در این اتحادیه ۱۹ حکومت نشین و سه شهر آزاد آلمانی شرکت داشتند که اسماً مستقل بودند لکن قانون اساسی مشترک آنها سیادت پروس را تضمین میکرد و پادشاه پروس را نماینده اتحادیه شمال آلمان و فرمانده کل قوای آنها اعلام میداشت و سیاست خارجی اتحادیه به پروس واگذار شد. در سال ۱۸۷۰ تعدادی از حکومت نشین های جنوب آلمان نیز باین اتحادیه ملحق شدند. بعد از پیروزی آلمان در جنگ با فرانسه بمسال ۱۸۷۱ و اعلام امپراتوری آلمان در کاخ ورسای، اتحادیه شمال آلمان منحل شد.
- ۲۵ - ALBERT THEODOR ROON (۱۸۰۳ تا ۱۸۷۹) : فلد مارشال و سیاستمدار آلمانی نماینده نظامیان درباری پروس، مدت ها وزیر جنگ و وزیر درباری پروس بود و ارتش پروس را تجدید سازمان داد. از ژانویه تا نوامبر ۱۸۷۳ صدر اعظم آلمان بود.
- ۲۶ - SELCHOW سیاستمدار پروس از دسامبر ۱۸۶۲ تا ژانویه ۱۸۷۳ وزیر کشاورزی پروس بود.
- ۲۷ - ITZENPLITZ (۱۷۹۹ تا ۱۸۸۳) : سیاستمدار آلمانی، از دسامبر ۱۸۶۲ تا ژانویه ۱۸۷۳ وزیر بازرگانی آلمان بود.
- ۲۸ - VOLTAIRE FRANCOIS (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸) : فیلسوف طنز نویس و تاریخ دان فرانسوی نماینده بورژوازی قرن ۱۸ فرانسه بود و علیه سلطنت مطلقه و کلیسای کاتولیک مبارزه کرد.

\$ 1 • 25



تکثیر از: سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
هوادار «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران»

۳۲ انتشارات سروسیا لیزم